

## هنجارمندی و تبیین عمل

مهدی ذاکری\*

### چکیده

بر اساس نظریه دونالد دیویدسون، عمل رویدادی است که معلول دلیل عامل است و از این رو، ذکر دلیل عامل علاوه بر این که تبیین عقلانی است، تبیین علی هم هست. یکی از اشکالاتی که بر نظریه علی عمل دیویدسون وارد کرده‌اند، اشکال هنجارمندی است. این اشکال از آنجا ناشی می‌شود که ذهن قلمروی امور هنجاری است و تبیین علی مربوط به امور واقع است؛ در نتیجه نمی‌توان تبیین علی را در باره ذهن جاری کرد. مقاله حاضر، ابتدا مفاهیم بنیادین نظریه علی عمل دیویدسون و آنگاه نظریه مزبور را بیان می‌کند و پس از آن به بررسی تفصیلی اشکال هنجارمندی می‌پردازد.

**کلیدواژه‌ها:** نظریه عمل، دلیل، علت، تبیین علی، تبیین عقلانی، دیویدسون،

هنجارمندی.

\* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

موضوع این مقاله یکی از اشکالات به نظریه علی عمل<sup>۱</sup> دیویدسن<sup>۲</sup> است. بنابراین، لازم است ابتدا نگاهی به این نظریه بیندازیم، اما چون این نظریه بر سایر دیدگاه‌های دیویدسن مبتنی است، نخست به این دیدگاه‌ها به‌طور اختصار اشاره می‌کنم.

الف) رویداد<sup>۳</sup>: به‌طور کلی، رویداد عبارت است از یک تغییر زمان‌مند که در یک شیء واقع می‌شود. دیویدسن ادعا می‌کند که رویدادها به عنوان امور جزئی وجود دارند. وقتی یک درخت سبب رشد می‌کند، دست کم یک جزئی، یعنی آن درخت سبب وجود دارد. دیویدسن هنگامی که ادعا می‌کند رویدادها وجود دارند، و جزئی‌اند، ملتزم به وجود چیزی غیر از درخت است. به اعتقاد دیویدسن، علاوه بر این درخت سبب، رویداد رشد کردن این درخت هم وجود دارد. این رویداد چیزی است که ما می‌توانیم، اگر نه به صورت فیزیکی، دست کم در قالب مفاهیم به آن اشاره کنیم و توصیفاتی درباره آن ذکر کنیم. در مقابل، برخی از فیلسوفان معتقدند که رویدادها جزئی نیستند، بلکه مانند اوصاف کلی‌اند و مصداق دارند (see: Chisolm: 1970, 1971)

یک ویژگی مهم امور جزئی این است که قابل توصیف مجدد هستند. از رویداد واحد می‌توان توصیفات متعدد ارائه کرد. در حقیقت، دیویدسن بین رویدادها و توصیفات آنها تفکیک می‌کند. او می‌گوید: بدون این تفکیک، سخن گفتن معمولی ناممکن می‌شود. «سخن گفتن روزمره ما از رویدادها، مستلزم استفاده مداوم از ایده توصیفات متفاوت از رویداد واحد است» (Davidson: 1980, 120.)

یک شیء جزئی، برای مثال تابلوی نقاشی عصر عاشورای استاد فرشچیان را در نظر بگیرید. از این شیء واحد می‌توان توصیفات متعدد متفاوت و منطقاً مستقل ارائه کرد: «مشهورترین نقاشی استاد فرشچیان»؛ «یکی از نقاشی‌های مورد علاقه مردم ایران»؛ «زیباترین تابلو فرش اهداشده به موزه آستان قدس رضوی»؛ «یک نقاشی رنگ‌روغن».

- 
1. causal theory of action
  2. Donald Davidson (1917-2003)
  3. event

همه این توصیفات بر این جزئی صدق می‌کنند؛ برخی از آنها به نحو انحصاری (مورد اول و سوم)، و برخی از آنها به نحو غیرانحصاری. رویدادها هم چون جزئی‌اند، به همین نحو قابل توصیفات متعدّدند.

(ب) علیت و تبیین علی: به اعتقاد دیویدسن، علیت رابطه‌ای است بین رویدادهای جزئی؛ یعنی دوطرف رابطه علی رویدادهای جزئی هستند و گزاره علی در صورتی صادق است که رویدادهایی که واژه‌های حاکی از علت و معلول از آنها حکایت می‌کنند، در واقع، با یکدیگر رابطه علی داشته باشند. البته همان‌طور که اندکی قبل گفتیم، رویدادهای جزئی را می‌توان به انحای گوناگون توصیف کرد، اما از آن‌جا که گزاره‌ای که رابطه علی بین رویدادها را بیان می‌کند، رابطه بین خود رویدادها را بیان می‌کند، نه بین توصیفات آنها را، بنابراین، تغییر این توصیفات تأثیری در صدق و کذب گزاره علی ندارد. در واقع، گزاره‌های علی جزئی مصداقی هستند؛ یعنی می‌توان حدود آنها را با واژه‌های هم‌مصداق جایگزین کرد، بدون این‌که در صدق و کذب آنها تغییری حاصل شود.

دیویدسن همان‌طور که بین رویدادها و توصیفات آنها تفکیک می‌کند، بین علیت و تبیین علی نیز تفکیک می‌کند. (Davidson: 1980, 149\_162) تبیین علی عبارت است از تلاش برای تبیین وقوع رویداد بر حسب علت آن. تبیین علی، بر خلاف گزاره علی، به چگونگی توصیف رویداد حساس است و برای این‌که تبیین مناسبی داشته باشیم، توصیف مناسبی از علت و معلول لازم است، زیرا بر اساس نظریه قیاسی - قانونی تبیین،<sup>۱</sup> تبیین علی یک رویداد از قیاسی تشکیل می‌شود که مقدمات آن عبارت‌اند از: گزاره حاکی از وقوع علت آن رویداد و یک قانون علی کلی، و نتیجه آن گزاره حاکی از وقوع رویداد است. و رویدادها هنگامی مصداق قوانین‌اند که به نحو خاصی توصیف شده باشند:

---

#### 1. Deductive-nomological theory of explanation

علیت و این‌همانی نسبت‌هایی‌اند بین رویدادهای جزئی، مهم نیست آن رویدادها چگونه توصیف شده باشند. اما قوانین زبانی‌اند، و در نتیجه، رویدادها می‌توانند مصداق قوانین باشند، و از این رو، تنها به عنوان رویدادهایی که به فلان یا بهمان نحو توصیف شده‌اند، در پرتو قوانین قابل تبیین یا پیش‌بینی‌اند. (Davidson: 1980, 215)

مورد توپ‌های بیلیارد را در نظر بگیرید. اگر حرکت یکی از آنها سبب حرکت دیگری شود، در این صورت، بنا بر نظر دیویدسن قانونی وجود خواهد داشت که رویدادهای مشابه اولی را به رویدادهای مشابه دومی مربوط می‌سازد. البته این قانون به احتمال زیاد یک قانون مکانیک خواهد بود، و مکانیک به‌عنوان یک علم حرفی از توپ‌های بیلیارد نمی‌زند. قوانین مکانیک بر حسب حرکت، سرعت، جرم، اصطکاک و غیره شکل می‌گیرند. بنابراین، اگرچه قانونی در این‌جا وجود دارد که این رویدادها مصداق آن‌اند، اما این قانون شامل آن رویدادها، هنگامی که به عنوان «حرکت توپ آبی» توصیف شده‌اند نمی‌شود. برای این‌که رویداد جزئی مورد نظر ما مصداق آن قانون باشد، باید به عنوان «حرکت یک مجموعه جرم ج، با سرعت س ...» توصیف شود.

به‌طور خلاصه، دیدگاه دیویدسن درباره تبیین علی، دفاع از یک اصل برگرفته از هیوم است که او آن را ویژگی قانونی علیت می‌نامد. او می‌گوید: در این اصل باید دقت کرد. «آن اصل می‌گوید: هنگامی که رویدادها به عنوان علت و معلول به یکدیگر مربوط می‌شوند، توصیفات دارند که به یک قانون مصداق می‌بخشند، اما نمی‌گویند که هر

گزاره علی جزئی صادقی مصداق یک قانون است» (Davidson: 1980, 215)

ج) قانون‌مند نبودن ذهن: یکی دیگر از اصول فلسفه دیویدسن این است که ذهن قانون‌مند نیست. مدعای او این است که حالات یا رویدادهای ذهنی، اموری مانند باورها، امیال، احساس‌ها و غیره، برخلاف حالات و رویدادهای فیزیکی، موضوع قوانین علمی نیستند.

دو نوع قانون را می‌توان فرض کرد که بر امر ذهنی اطلاق می‌شوند: (الف) قوانینی

که حالات و رویدادهای ذهنی را به حالات و رویدادهای فیزیکی مرتبط می‌سازند (قوانین روانی - فیزیکی)، و (ب) قوانینی که حالات و رویدادهای ذهنی را به حالات و رویدادهای ذهنی دیگر مرتبط می‌سازند (قوانین روانی). قانون‌مند نبودن امر ذهنی به معنای انکار هر دو نوع این قوانین است. (see: Davidson: 1980, 229 \_ 239)

### عمل

همان‌طور که دیدیم، دیویدسن رویدادها را وقایع جزئی زمان‌مند می‌داند. تا این حد روشن است که عمل رویداد است. اما هر رویدادی عمل نیست؛ برخی از رویدادها صرفاً برای شخص اتفاق می‌افتند که ما آنها را عمل نمی‌دانیم. پس یک رویداد برای این‌که عمل باشد، باید دارای چه شرایطی باشد؟ یک عمل به عنوان یک رویداد جزئی می‌تواند توصیفات مختلفی بپذیرد. اما همه‌ی توصیفات یک رویداد از عمل بودن آن کشف نمی‌کنند؛ برای مثال تعقیب یک خفاش را در نظر بگیرید. این رویداد را می‌توان به عنوان «تعقیب یک خفاش»، «حرکت دادن دست در جهات خاصی»، «گیج کردن همسایه‌ها» و غیره توصیف کرد. اما توصیف آن به عنوان «گیج کردن همسایه‌ها» نشان نمی‌دهد که این رویداد عملی است که من انجام داده‌ام نه چیزی که صرفاً برای من اتفاق افتاده باشد.

خصوصیت عمل این است که رویدادی است که افراد آن را به دلیلی<sup>۱</sup> انجام می‌دهند (see: Davidson: 1980, 43 \_ 61) اعمال عمداً انجام می‌شوند. اهمیت توصیفات برای این‌که نشان دهند یک رویداد عمل است در این است که آن رویداد را به دلیل عامل برای انجام آن مربوط می‌سازند؛ برای مثال من سلاحی را شلیک می‌کنم، زیرا می‌خواهم جلب توجه کنم و باور دارم که شلیک سلاح راه خوبی برای این مقصود

---

۱. Reason؛ مقصود دیویدسن از دلیل حالت ذهنی‌ای است که عامل بر اساس آن عمل می‌کند. دلیل مرکب است از میل و باور. میل هدفی را مشخص می‌کند که عامل در نتیجه عمل بدان دست پیدا می‌کند، و باور راه نیل به آن هدف را مشخص می‌کند

است. توصیف این رویداد به «شلیک سلاح» با باور و میلی که دلیل من برای شلیک سلاح را تشکیل می‌دهند، سازگار است. اما اگر اتفاقاً به سمت رئیس جمهور شلیک کنم، و او در اثر آن بمیرد، در این صورت همان عمل به «زدن رئیس جمهور» و «کشتن رئیس جمهور» توصیف می‌شود، و این عمل با هیچ یک از این دو توصیف با دلیل من برای آن کار سازگار نخواهد بود. اگر من عمداً شلیک کرده باشم، اما عمداً رئیس جمهور را نکشته باشم، و شلیک کردن من همان رویداد کشتن رئیس جمهور باشد، در این صورت، عمل واحدی با یک توصیف عمدی است و با توصیف دیگری عمدی نیست. عمدی بودن چیزی نیست که ویژگی خود رویدادها باشد، بلکه وصف رویدادهایی است که به نحوی توصیف شده‌اند.

برای این که رویدادی عمل باشد، یعنی چیزی باشد که من انجام داده‌ام نه این که صرفاً برای من اتفاق افتاده باشد، باید توصیفی داشته باشد که با آن توصیف عمدی است. بنابراین، عمل رویدادی است که دارای یک توصیف عمدی است؛ یعنی توصیفی که با آن توصیف با محتویات حالات ذهنی‌ای که دلیل آن عمل را تشکیل می‌دهند عقلانی<sup>۱</sup> می‌شود. (see: Evnine: 1991, 41)

### نظریه علی عمل

رابطه اعمال با دلایل اعمال چیست؟ پیش از این گفتیم که شرط لازم این که یک رویداد عمل باشد این است که توصیفی از آن وجود داشته باشد که عامل دلیلی برای

---

۱. Rationality; عقلانیت یکی از عناصر اصلی فلسفه دیویدسن است، اما توجه به این نکته بسیار اساسی است که منظور او از عقلانیت با آنچه فلاسفه عقل‌گرا، و در رأس آنها دکارت، می‌گفتند که بسیار فاصله دارد. عقلانیت دیویدسن بسیار ضعیف است. منظور دیویدسن از عقلانیت انسان صرفاً منطقی بودن به معنای عرفی آن است، به این معنا که باور و رفتار انسان از دلایل مناسب سرچشمه بگیرد؛ برای مثال در باورهایش تناقض وجود نداشته باشد و کاری که دلیلی - هر چند ابتدایی - برای انجام آن ندارد، انجام ندهد.

انجام آن با آن توصیف داشته باشد، اما این کافی نیست. فرض کنید من عمومی ثروتمند و بدون فرزندم را می‌کشم، و جریان هم از این قرار است که می‌خواهم اموالش را ارث ببرم و باور دارم که کشتن او مناسب‌ترین راه برای برآوردن این میل است. باور و میل من دلیلی را برای کشتن او تشکیل می‌دهند، بنابراین، صادق است که من دلیلی برای کشتن او دارم. اما آیا این هم باید صادق باشد که این دلیل همان دلیلی است که من به خاطر آن او را کشته‌ام؟

دیویدسن در مقاله «عمل، دلیل و علت» (Davidson: 1980, 3 \_ 19) بین این‌که چیزی یک دلیل برای یک عمل باشد و این‌که چیزی همان دلیل این‌که کسی عملی را انجام می‌دهد باشد تمیزی می‌نهد. دیویدسن استدلال می‌کند که برای این‌که یک دلیل همان دلیل این‌که عاملی عملی را انجام داده باشد، افزون بر رابطه بین گرایش‌های گزاره‌ای (دلیل) و توصیفی از آن عمل که باید وجود داشته باشد تا آن گرایش یک دلیل برای آن عمل باشد، شرط دیگری باید وجود داشته باشد. این شرط این است که آن دلیل باید علت آن عمل هم باشد.

بار دیگر مثال بالا را در نظر بگیرید. هنگامی که من عمل کشتن عمومی را با ذکر دلیلی که عمل به خاطر آن انجام شده تبیین می‌کنم، می‌گویم: «من عمومی را کشتم، زیرا (به سبب این‌که)<sup>1</sup> می‌خواستم از او ارث ببرم». اما فرض کنید من هم چنین باور دارم که او یک جاسوس بیگانه است، و من از سر غیرت خودم را وقف از بین بردن عوامل بیگانه در کشورم کرده‌ام. این هم دلیلی بود برای این‌که او را بکشم، باین حال من او را به این سبب نکشتم که او یک جاسوس بیگانه بود. چنان‌که دیویدسن می‌گوید: «ممکن است کسی دلیلی برای یک عمل داشته باشد، و آن عمل را انجام دهد، و با این حال، این دلیل همان دلیلی نباشد که او به خاطر آن آن عمل را انجام داده است.» (Davidson: 1980, 9) بنابراین، باید بین دلیل اول من با این عمل رابطه اضافه‌ای باشد که بین دلیل

---

1. because

دیگر من و آن عمل نیست. ما نیازمند چیزی هستیم که "به سبب این که" را در «من او را کشتم به سبب این که می‌خواستم از او ارث ببرم نه به سبب این که باورداشتم او یک جاسوس است» تبیین کند. آن رابطه اضافه رابطه علیت بین حالات یا رویدادهای جزئی‌گرایش‌های گزاره‌ای در عامل و رویداد جزئی عمل است. بنابراین، برای این که صادق باشد که من عمویم را کشتم به سبب این که می‌خواستم از او ارث ببرم این کافی نیست که من صرفاً آن دلیل را داشتم، و آن عمل را انجام دادم، بلکه این هم لازم است که این دلیل سبب عمل من باشد.

اگر بخواهیم آنچه را تا کنون درباره نظریه دیویدسن درباره عمل گفتیم خلاصه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که دیویدسن رویدادی را عمل می‌داند که تحت یک توصیفش عامل عمداً آن را انجام داده باشد. و شرط این که رویدادی عمل عمدی عامل باشد این است:

برای این که رویداد «ر» با توصیف «ت» یک عمل عمدی باشد، باید معلول چیزی باشد که دلیل ر با توصیف «ت» است.

به اعتقاد دیویدسن، دلیل عمل را عقلانی می‌کند و تبیین عمل با دلیل تبیین عقلانی است. به عبارت دیگر، ذکر دلیل برای عمل نشان می‌دهد که عمل عقلانی است. این نکته‌ای است که مورد اتفاق فیلسوفان است. افزون بر این، از آن جا که دلیل علت عمل است، تبیین عمل با دلیل تبیین علی نیز هست. هنگامی که عمل را با ذکر دلیل تبیین می‌کنیم، عمل را هم تبیین عقلانی می‌کنیم، و هم تبیین علی. (see: Davidson: 1980, 3) این نکته با مخالفت برخی از فیلسوفان، به خصوص فیلسوفان ویتگنشتاینی روبرو شده است. آنها منکر این هستند که تبیین عمل با ذکر دلیل تبیین علی باشد.

برای این که تبیین عمل با دلیل تبیین علی باشد، لازم است اولاً، دلیل علت عمل باشد، و ثانیاً، براساس اصل قانون‌مندی علیت، بین دلیل و عمل رابطه‌ای قانون‌مند وجود داشته باشد. بر اساس این دیدگاه، مشکلی در مورد این فرض که دلایل اعمال را تبیین علی کنند، وجود دارد. اگر قوانین علی‌ای وجود داشته باشند که دلایل و اعمال



تحت توصیفاتشان مصادیق آنها باشند، این با اصل غیرقانون‌مندی ذهن در تعارض است. اصل غیرقانون‌مندی ذهن می‌گفت قانونی وجود ندارد که رویدادها با توصیفات ذهنی مصداق آن باشند.

اما دیویدسن در واقع، موضع نرمی درباره تبیین علی اتخاذ می‌کند. او طیفی از درجات ممکن را برای تبیین علی در نظر می‌گیرد. او می‌گوید:

ابتدایی‌ترین تبیین یک رویداد علت آن را بیان می‌کند؛ تبیین مفصل‌تر ممکن است چیز بیشتری در اختیار قرار دهد، یعنی یا با فراهم ساختن یک قانون مربوط یا با ارائه دلایل باور به وجود چنین قانونی از یک مدعای علی جزئی دفاع کند. اما این تصور که اگر قانونی فراهم نشود، تبیینی در کار نیست، خطاست. (Davidson: 1980, 17)

دیویدسن هم‌چنین می‌گوید تبیین علی در جایی هم که «رویدادها به نحوی توصیف شده‌اند که ما می‌توانیم از قوانین یا سایر معلومات علی قیاس یا به هر نحو استنتاج کنیم که رابطه علی است» وجود دارد. (Davidson: 1980, 155) نکته تعبیر «معلومات علی» این است که معرفتی که چنین استنتاجاتی را ممکن می‌سازد غیر از معرفت به قوانین علی دقیق است. دیویدسن در استدلال علیه وجود قوانین روانی-فیزیکی و روانی بین قوانین حقیقی و تعمیم‌های صرف تمیز می‌نهد و وجود تعمیم‌های روانی-فیزیکی و روانی را ممکن می‌شمارد. دلیل آن این است که اگر قوانین حقیقی وجود ندارند که دلایل با آن قوانین بتوانند اعمال را تبیین علی کنند، ممکن است تعمیم‌های صرف این نقش را ایفا کنند. به نظر می‌رسد دیویدسن در عبارت زیر در صدد بیان چنین مقصودی باشد:

اگر رویدادی از یک نوع ذهنی خاص معمولاً همراه با رویدادی از یک نوع فیزیکی خاص باشد، این اغلب دلیل خوبی است برای این که انتظار داشته باشیم سایر موارد هم تقریباً به نحو متناسب همان‌طور باشند.

تعمیم‌هایی که این حکمت عملی<sup>۱</sup> را تحقق می‌بخشند، پذیرفته شده است که تنها به نحو تقریبی صادقند، یا آنها را صراحتاً در قالب احتمالی بیان می‌کنند، یا با قیود بسیاری در برابر مثال‌های نقض حفظ می‌کنند. اهمیت آنها عمدتاً به خاطر پشتیبانی از مدعیات علی جزئی و تبیین‌های مربوط از رویدادهای جزئی است. (Davidson: 1980, 218 \_ 219)

دیویدسن می‌پذیرد که تعمیم‌های شامل باور و میل استحقاق قانون نامیده شدن را دارند، اما می‌نویسد: «قوانینی که امر ذهنی و امر فیزیکی را مربوط می‌سازند، مانند قوانین فیزیک نیستند». (Davidson: 1980, 45) به این ترتیب، تعمیم‌های روانی - فیزیکی و روانی مندرج در تبیین با دلیل به‌واسطه مصون بودن از مثال‌های نقض و طبیعت مبهم‌شان در واقع، در تعارض با اصل غیرقانون‌مندی امر ذهنی نیستند. زیرا هدف این اصل انکار این است که امر ذهنی موضوع قوانین دقیق و تعین‌گرایانه‌ای باشد که امر فیزیکی موضوع آنهاست. دیویدسن می‌نویسد: «تبیین با دلیل ... تا حدودی کم ارزش است، و تبیین آن پایین‌تر از تبیین‌های عالی علوم دقیق است، زیرا به استعدادهای<sup>۲</sup> علی وابسته است». (Davidson: 1987, 42)

### هنجارمندی

یکی از اشکالاتی که به نظریه علی عمل وارده کرده‌اند، اشکال هنجارمندی<sup>۳</sup> است. پیش از این که این اشکال را گزارش و بررسی کنیم، ابتدا نگاهی به ماهیت هنجارمندی می‌اندازیم، تا در پرتو آن بتوانیم فهم‌بهتری از این اشکال داشته باشیم. هنجارمندی اصطلاحی است که فیلسوفان همواره برای بحث از یکی از پدیده‌های پیچیده و مبهم، اما اساسی زندگی انسان از آن بهره می‌گیرند. هنجارمندی را برای نشان دادن تمایز بین خوب و بد (یادداشت و نادرست) از یک سو، و هست و نیست، و

1. practical wisdom
2. disposition
3. normativity

بالفعل و بالقوه از سوی دیگر، به کار می‌برند. اخلاق، زیبایی‌شناسی، معرفت‌شناسی، معناشناسی و عقلانیت، همه حوزه‌هایی فلسفی هستند که بحث در آنها به هنجارمندی کشیده می‌شود. فلاسفه در این حوزه‌ها، چه بسا بدون این‌که انتظار داشته باشند، به بحث از این مفهوم کشیده و سرگرم آن می‌شوند.

در اخلاق گفته می‌شود که معیار خوب و بد، و درست و نادرست هنجارها و قواعد حاکم بر رفتار انسان‌ها هستند. در زیبایی‌شناسی، حکم به زیبایی یک اثر هنری و اساساً مفهوم زیبایی مفهومی هنجاری است. در معرفت‌شناسی، درستی رفتارهای معرفتی انسان را هنجارهای حاکم بر اخلاق معرفتی تعیین می‌کنند. در معناشناسی، گاهی گفته می‌شود معنا اساساً امری هنجاری است و نمی‌توان آن را با رفتار یا کاربرد یکی گرفت. در عقلانیت، بر اساس یک دیدگاه، معیار عقلانی بودن انسان و رفتار او پیروی از هنجارهایی است که بین انسان‌ها مشترک است و مقوم عقلانیت شمرده می‌شود.

اما ماهیت هنجارمندی چیست و چه چیزی آن را از واقعیت‌ها<sup>۱</sup> جدا می‌کند؟ دنسی،<sup>۲</sup> که فیلسوف صاحب‌نامی در بحث عقلانیت و هنجارمندی است، در مجموعه مقالاتی که به نام *هنجارمندی* (Dancy:2000a) انتشار یافته دیدگاه‌های مهم‌ترین فیلسوفان صاحب‌نظر در این زمینه را گرد آورده است. به نظر می‌رسد با استفاده از این اثر می‌توانیم تصور مفیدی از ماهیت هنجارمندی به دست آوریم.

اغلب گفته می‌شود که هنجارمندی ویژگی مشترک همه چیزهایی است که در تفکیک بین آنچه هست و آنچه باید باشد، در طرف دوم واقع می‌شود. اما این تنها در صورتی درست است که "باید" در اینجا صرفاً یک "باید" اخلاقی نباشد و حتی صرفاً یک "باید" عملی هم نباشد؛ یعنی لازم است خوب و بد را هم زیر عنوان آنچه باید و آنچه نباید بگنجانیم، زیرا مفهوم ارزش (خوب و بد) به همان اندازه هنجاری است که

- 
1. fact
  2. Jonathan Dancy

مفهوم درست<sup>۱</sup> هنجاری است. به بیان دیگر، هنجاری دو زیرمجموعه دارد: امورارزشی (خوب و بد و...) و امور مربوط به وظیفه (درست، نادرست، وظیفه، الزام، جواز، و احتمالاً "باید"). در این صورت، بهتر است واژه خاصی، مانند "باید" را نشانه امر هنجاری ندانیم، و صرفاً بگوییم که هنجارمندی ویژگی مشترک تفکیک ارزشی/وظیفه‌ای است. البته در این که استفاده از مفهوم "باید" برای اشاره به امر هنجاری مفید است شکی نیست. (see: Dancy: 2000a, vii)

ما "باید"ها را در اخلاق، و در سنجش<sup>۲</sup> عملی (برای مثال اکنون باید به سمت چپ بپیچی) می‌یابیم. هم‌چنین در پاستدلال نظری پ هم این بایدها را می‌یابیم؛ برای مثال در تلاش برای استفاده از شواهد موجود برای پی‌بردن به واقعیت (چه در علم، چه در کشف محیط معمولی اطرافمان). بر این اساس، می‌توانیم بگوییم که: «شما باید تشخیص می‌دادید که باران خواهد آمد، زیرا آسمان پر از ابرهای سیاه بود، و هم‌چنین "اگر باور داری به این که «ق» و این که «ق» مستلزم «ک» است، نباید «ک» را انکار کنی".

معمولاً می‌گویند این نوع بایدها را می‌توان بر حسب یک مفهوم اساسی، یعنی مفهوم دلیل فهمید. اگر شما باید (به مفهوم اخلاقی یا غیر آن) آن کار را انجام دهی، معنای آن چیزی جز این نیست که دلیل خوبی وجود دارد که شما این کار را انجام دهی و دلیلی برای انجام ندادن این کار وجود ندارد یا این که آن دلیل کافی نیست. در جانب نظری، گفتن این که شما باید می‌دانستی که باران خواهد آمد، بدین معناست که دلایل قوی و آشکاری وجود داشت که چنین فکر کنی.

امروزه کسی منکر این نیست که مفهوم دلیل محور مفهوم هنجارمندی است. می‌توانیم این دیدگاه را با در نظر گرفتن تصویری که معمولاً درباره دلیل وجود دارد توضیح دهیم. ما وقتی درباره کسی می‌گوییم، نیاز او دلیلی است برای ما که به او کمک

- 
1. right
  2. deliberation

کنیم، این را باید به این معنا فهمید که نیاز او مؤید<sup>۱</sup> کمک ما به اوست، نیاز او مؤید عمل ما به این نحو است. دلیل برای انجام یک عمل ویژگی‌ای<sup>۲</sup> است که رابطه تأییدی<sup>۳</sup> با آن عمل دارد. این رابطه تأییدی هسته مشترک هنجارمندی است.

راز می‌نویسد: «هنجارمندی هر امر هنجاری‌ای عبارت است از نحوه... رابطه آن با دلیل» (see: Raz:2000, 34). تأیید رابطه‌ای است بین چیزی که تأیید می‌کند و چیز دیگری که تأیید می‌شود (بین دلیل ومدلل). وقتی عملی به واسطه ویژگی‌هایی که انجام آن را تأیید می‌کنند، درست می‌شود، این ویژگی‌ها را می‌توان مبنایی برای درستی آن عمل دانست؛ هم‌چنین است زمانی که عملی معقول یا عقلانی می‌شود، یا باوری به واسطه شواهدی که آن را تأیید می‌کنند موجه می‌شود. پس تأیید رابطه‌ای است بین دلیل و عمل (یا باور). اگر ما بدانیم که نیاز او مؤید کمک شما به او است، و بدانیم که او نیازمند است، می‌دانیم که شما دلیلی (یا یک "باید") دارید که به او کمک بکنید. هرگاه طرف اول این رابطه برقرار باشد، هنجارمندی به طرف دوم این رابطه وارد می‌شود. این مطلب را می‌توان به روشنی بر حسب نتیجه‌صوری پ که به رابطه اسناد داده می‌شود دید. وقتی p مؤید q باشد، نتیجه‌صوری این رابطه تأییدی به این صورت است:

$p \rightarrow Oq$

(یعنی اگر p، شما باید (دلیلی دارید که) q (q می‌تواند به معنای عمل کردن باشد یا باور داشتن). و این نشان می‌دهد که هرگاه چنین باشد که p می‌توانیم نتیجه بگیریم که Oq؛ یعنی هنجارمندی به سمت راست این رابطه رفته است. خلاصه این که هنجارمندی رابطه‌ای است که بین یک چیز و یک دلیل مناسب وجود دارد.

دیویدسن نیز به هنجارمندی به عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی ذهن که آن را از

1. favour

2. feature

۳. در این جا منظور از تأیید اعم از تقویت صرف، اثبات و لزوم است و شامل همه این رابطه‌ها که در نظر

اول قوی‌تر از تأیید هستند، می‌شود.

عالم فیزیکی متمایز می‌کند بسیار اهمیت می‌دهد.<sup>۱</sup> به اعتقاد دیویدسن اصول هنجاری از بایدها و نبایدها بحث می‌کنند و دربارهٔ ذهن، اموری را مانند این که به چه باورهایی باید معتقد بود، مقدمات استدلال چه باید باشند، و چه اعمالی باید انجام شوند، تعیین می‌کنند؛ برای مثال اصول هنجاری می‌گویند: اگر به ق و ف (ق و ف دو قضیه‌اند) باور داشتی، به ق باور داشته باش، و هم به ق و هم به نه ق باور نداشته باش. این هم که می‌گویند: چه اعمالی باید انجام شود، به معنای مشخص کردن اعمال خاصی نیست، بلکه مثلاً شخص را راهنمایی می‌کنند که آنچه برای انجام آن دلیلی دارد و انجام آن را سزاوتر می‌داند، انجام دهد. (see: Evnine: 1991, 11)

دیویدسن بین اصول هنجاری و عقلانیت رابطه‌ای نزدیک می‌بیند. به اعتقاد او، این اصول عقلانیت را تشکیل می‌دهند، مفهومی که حالات ذهنی بر اساس آن می‌توانند سایر حالات ذهنی و اعمال را توجیه (justify) کنند.

به این ترتیب، یکی از دلایل دیویدسن برای انکار قانون‌مندی ذهن هنجارمندی آن است. استدلال دیویدسن این است که برای تبیین رفتار یک شخص باید فرض کنیم که او عقلانی است؛ یعنی تعدادی از اصول هنجاری بر رفتار او حاکم‌اند و مشخص می‌کنند که او به چه چیزی باید باور داشته باشد و چه کاری باید انجام دهد. اما رفتارهای فیزیکی محکوم چنین اصولی نیستند و برای تبیین رفتارهای فیزیکی لازم نیست به این اصول متوسل شویم. در نهایت، به واسطه وجود چنین تفاوت مهمی بین عالم ذهنی و عالم فیزیکی، ذهن نمی‌تواند موضوع قوانین دقیق فیزیکی باشد و ممکن نیست قوانینی وجود داشته باشد که ذهن و بدن را به یکدیگر مرتبط کنند. دیویدسن می‌نویسد:

---

۱. گرونی‌یانوف در مقاله‌ای با عنوان «آیا تبیین عمل عمدی ذاتاً هنجاری است؟» مباحث دیویدسن دربارهٔ هنجارمندی ذهن را در قالب شش استدلال برای هنجاری بودن تبیین با دلیل عرضه و بررسی کرده است. (see: Grune-Yanoff: 2005)

به واسطه تفاوت لوازم شاکله‌های ذهنی و فیزیکی، قانون دقیق روانی - فیزیکی وجود ندارد. یک ویژگی واقعیت فیزیکی این است که تغییر فیزیکی را می‌توان با قوانینی تبیین کرد که آن را با سایر تغییرات و شرایطی که به نحو فیزیکی توصیف می‌شوند، مرتبط می‌سازد. یک ویژگی امرذهنی این است که اسناد پدیدارهای ذهنی باید پاسخ‌گوی پس‌زمینه دلایل، باورها و امیال شخص باشد. اگر هر یک از این دو قلمرو به منبع شواهد خودش وفادار باشد، ارتباط مستحکمی بین آنها وجود نخواهد داشت. ( Davidson: 1980, 222)

### اشکال هنجارمندی

#### الف) تقریر دنسی

پس از این اشاره مختصر به چستی هنجارمندی و دیدگاه دیویدسن در این باره به اشکال هنجارمندی می‌پردازیم. دنسی در کتاب *واقعیت عملی* (Dancy:2000b) با استفاده از مفهوم هنجارمندی اشکالی را به نظریه علی عمل وارد کرده و در مقاله «دو نحوه تبیین عمل» همین اشکال را به‌طور خلاصه ذکر کرده است ( Dancy: 2004, 25 \_ ) (42) او با تفکیک بین دو نوع تبیین از عمل آغاز می‌کند: تبیین هنجاری، که همان تبیین با دلیل است، و تبیین علی که با ذکر علت عمل، آن را تبیین می‌کند. به اعتقاد دنسی، می‌توان به ازای هر تبیین هنجاری یک تبیین علی فرض کرد. او تبیین علی عمل را دارای دو روایت ضعیف و قوی می‌داند. روایت ضعیف از این قرار است:

ر: الف به این دلیل عمل می‌کند که ق، تنها اگر علت انجام این عمل باور الف باشد به این که ق.

روایت قوی این است:

ر\*: دلیل بودن ق برای این که الف عملی انجام دهد عبارت است از این که باور الف به این که ق علت عمل او بوده است.

خود دَنسی تنها باور را برای تشکیل دلیل کافی می‌داند و معتقد است که اگر علت عمل حالت ذهنی باشد، آن حالت باید حالت شناختی باشد، اما چون کسانی که از تبیین علی بحث می‌کنند، میل را هم در آن دخیل می‌دانند، برای ادامه بحث میل را هم به باور می‌افزایند.

دَنسی می‌گوید: دلیل کسانی که ر یا ر\* را صادق می‌دانند (در عین حال که می‌پذیرند که دلیل عامل عمل او را تبیین هنجاری می‌کند) این است که علاوه بر تبیین هنجاری، عمل سابقه روان‌شناختی هم دارد. تنها چنین چیزی است که می‌تواند چگونگی این را که «الف به دلیلی که داشت عمل کرد» قابل فهم سازد. البته این استدلال تنها مستلزم ر است، نه ر\*، زیرا تنها شرط لازم را بیان می‌کند نه شرط لازم و کافی را، در حالی که ر\* شرط لازم و کافی دلیل بودن دلیل برای عمل را علیت دلیل برای عمل می‌داند.

دَنسی مدعی است که هرچند تبیین هنجاری و تبیین علی (سابقه روان‌شناختی) تبیین چیز واحدی هستند، اما تبیین واحد و یکسانی نیستند و تبیین علی دلیل عامل را ذکر نمی‌کند. یک دلیل دَنسی برای این که اثبات کند تبیین هنجاری علی نیست این است که وقتی ما عمل را با مشخص کردن دلایل عامل برای عمل تبیین می‌کنیم، این نوع تبیین ناظر به واقع (factive) نیست؛ یعنی برای این که این تبیین درست باشد، لازم نیست آنچه به عنوان تبیین‌کننده ارائه می‌شود، در واقع، صادق باشد. وقتی ما دلیل عامل را برای آنچه انجام داده بیان می‌کنیم، توضیحی که بدین وسیله درباره عمل می‌دهیم به هیچ وجه مستلزم این نیست که امور در واقع، همان طوری باشند که عامل تلقی کرده است. پس برای جریان یافتن چنین تبیینی لازم نیست اصرار کنیم که تبیین‌کننده باید صادق باشد. اگر دلیل عامل برای انجام عملی، این باشد که ق، این واقعیت که او درباره صدق ق خطا کرده است، ما را ملزم نمی‌کند که بگوییم دلیل او چیز دیگری بوده است، چیزی که عامل درباره آن خطا نمی‌کرده است. مثالی که می‌توان ارائه کرد این است:



دلیل شخص شس برای انجام عمل ع این بود که حقوق او را افزایش می داد.  
این تبیین نمی تواند ناظر به واقع باشد، زیرا می توان آن را به این صورت تکمیل کرد:

دلیل او برای انجام این عمل این بود که حقوق او را افزایش می داد، اما متأسفانه او در این باره خطا می کرد.

(نشانه ناظر به واقع نبودن این تبیین این است که عبارت «اما او خطا می کرد» را می توان به آن افزود.) اگر این مطلب درست باشد، بی درنگ اثبات می کند که این تبیین که تبیین هنجاری نامیده می شود نمی تواند علی باشد، زیرا تبیین های علی ناظر به واقع هستند، و برای این که کارآیی داشته باشند باید این چنین باشند، اما تبیین با دلیل ناظر به واقع نیست.

#### نقد اشکال دنسی

پاسخی که به دنسی می توان داد این است که تبیین هنجاری نیز ناظر به واقع است، زیرا برای ناظر به واقع بودن یک تبیین کافی است بتوان با مراجعه به واقع خارجی صدق و کذب آن را تعیین کرد و چنین معیاری درباره تبیین هنجاری نیز صادق است. برای این که تبیین هنجاری صادق باشد، کافی است آن چه را عامل دلیل عمل خود می شمارد، در واقع، هم دلیل عمل او باشد، اما این که محتوای باوری که دلیل او را تشکیل می دهد، صادق باشد یا نه، ربطی به ناظر به واقع بودن یا نبودن این تبیین ندارد. در مثال بالا برای این که تبیین شخص صادق باشد، کافی است واقعاً او به این دلیل این کار را انجام داده باشد که باور داشته که کاری که انجام می دهد حقوق او را افزایش خواهد داد. اما اگر دلیل او برای انجام این کار چیز دیگری بود؛ برای مثال این باور که با انجام این کار می تواند پست بالاتری را به دست بیاورد، در این صورت، این تبیین درست نمی بود. حال، این که باور او به این که این کار حقوق او را افزایش خواهد داد، کاذب است، ربطی به درست یا نادرست بودن این تبیین ندارد و به هیچ وجه

نشان‌دهنده این نیست که این تبیین ناظر به واقع نیست. صادق بودن باور عامل شرط این که دلیل عمل را به‌درستی تبیین کند نیست، هرچند شرط توجیه آن است. به عبارت دیگر، اگر باور عامل صادق باشد، این باور همراه با میل قیاسی را تشکیل می‌دهد که نتیجه آن حکم به مطلوبیت عمل است و به این وسیله عمل توجیه می‌شود، همان‌طور که برای توجیه یک باور کافی است قیاس معتبری، که از مقدمات صادقی تشکیل شده است، به نفع آن وجود داشته باشد. اما برای تبیین عقلانی کافی است عامل برای انجام عملش دلیلی، هرچند تشکیل شده از مقدمات کاذب، داشته باشد. دیویدسن می‌نویسد:

نقش توجیه‌کنندگی یک دلیل ... مبتنی بر نقش تبیین‌کنندگی آن است، اما نه بر عکس. پا گذاشتن شما روی پای من، پا گذاشتن من روی پای شما را نه تبیین می‌کند، نه توجیه، مگر این که من معتقد باشم شما روی پای من پا گذاشته‌اید، اما این باور به تنهایی، صادق باشد یا کاذب، عمل مرا تبیین می‌کند. (Davidson: 1980, 8)

#### ب) تقریر اسمیت

اسمیت (Smith) تقریر متفاوتی از اشکال هنجارمندی ارائه کرده است. (Smith: 125 \_ 124, 1998) خلاصه اشکال به بیان اسمیت این است که اگر دلیل علت عمل باشد، باید تعمیم‌های علی پشتیبانی وجود داشته باشند که میل و باور را، از یک سو، به عمل، از سوی دیگر، مرتبط کنند. اما عقلانی‌سازی (تبیین با دلیل) دارای ویژگی هنجاری است و این ویژگی را نمی‌توان با تعمیم‌های علی که صرفاً با واژه‌های توصیفی سروکار دارند، استیفا کرد. پس چنین تعمیم‌هایی را نمی‌توان یافت.

برای روشن شدن مطلب خوب است از مثالی استفاده کنیم. فرض کنید شخصی می‌خواهد اتاقی را روشن کند و باور دارد که با زدن کلید خاصی می‌تواند این کار را انجام دهد. با فرض این که مطلوب همین باشد، و عامل مزاحمی هم وجود نداشته باشد که باعث شود سعی شخص برای انجام هر کاری بیهوده باشد، نتیجه می‌شود که او باید

کلید را بزند. زدن کلید کاری است که انجام آن عقلانی است، به معنای کاملاً متعارف عقلانیت؛ این چیزی است که اگر بدانیم جریان چیست، توقع داریم واقع شود. اما ما نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که آن شخص کلید را خواهد زد، زیرا این حرکت از یک «باید» است به یک «هست». در این جهت، تعمیم‌های علی بسیار متفاوت از عقلانی‌سازی هستند. تعمیم‌های علی فارغ از آنچه باید، می‌خواهند به ما بگویند که چه چیزی واقع خواهد شد. اگر یک توپ بلیارد با سرعت خاصی به سوی توپ دیگری حرکت کند، اگر عامل مزاحمی در کار نباشد، توپ دیگر پس از آن با سرعت خاصی در جهت خاصی به حرکت در خواهد آمد. این که **باید** به آن شکل حرکت کند یا نه، مطرح نیست.

#### راه حل اسمیت

پاسخی که اسمیت به این اشکال می‌دهد این است که در تبیین با دلیل، نکته دیگری نیز وجود دارد که آن را با تبیین‌های علی سازگار می‌کند. زیرا ما هرگاه آنچه را شخصی انجام می‌دهد با توسل به دلیل او تبیین می‌کنیم، در واقع، یک فرض توصیفی دیگر هم داریم، فرضی که مدعای هنجاری مخالفان نظریه علی را با تعمیم‌های علی توصیفی کاملاً سازگار می‌کند. آن فرض این است که عامل مورد بحث عامل عقلانی، به معنای متناسب عقلانیت، است. بنابراین، هرچند این مدعا که «اگر عاملی بخواهد اتاق را روشن کند، و باور داشته باشد که می‌تواند با زدن کلیدی این کار را انجام دهد، و چیز دیگری نخواهد و عامل مزاحمی هم وجود نداشته باشد، در این صورت، عامل باید کلید را بزند» به هیچ وجه شباهتی به تعمیم علی ندارد، این مدعا که «اگر عاملی میل داشته باشد که اتاق را روشن کند و باور داشته باشد که می‌تواند با زدن کلید این کار را انجام دهد، چیز دیگری نخواهد، عامل مزاحمی هم وجود نداشته باشد، و **عامل عقلانی باشد**، در این صورت کلید را خواهد زد» کاملاً مشابه تعمیم علی است. از این منظر، عقلانی بودن، خود، استعداد (dispositio) مستقلی است که عامل دارد، استعدادی که

تأثیر خودش را در آنچه عامل انجام می‌دهد، می‌گذارد. (see: Smith: 1998, 125)

این که مخالفان نظریه علی عمل می‌گویند که عقلانی‌سازی بعد هنجاری دارد درست است، اما این که به این واسطه نمی‌توان آن را در قالب تعمیم علی بیان کرد درست نیست، زیرا با افزودن فرض عقلانیت به آن، بسیار شبیه تعمیم‌های علی می‌شود. در حقیقت این فرض پلی است که "باید" هنجاری را در ناحیه عامل به "است" مرتبط می‌کند. به این ترتیب، اگر عاملی عقلانی دلیلی برای انجام عملی داشته باشد، آن عمل را انجام خواهد داد، زیرا اقتضای عقلانیت این است که عامل عملی را که دلیلی برای انجام آن دارد انجام دهد.

#### **نقد راه حل اسمیت**

اما این پاسخ خلاف فرض است زیرا عقلانیت عامل یک فرض توصیفی نیست تا بتوانیم باضمیمه کردن آن به تبیین با دلیل، آن را مشابه تعمیم علی کنیم. تمام اختلاف بر سر این است که از مقدمات هنجاری نمی‌توان نتیجه توصیفی گرفت و چون فرض عقلانیت عامل خود یک مقدمه هنجاری دیگر است، با افزودن آن به مقدمات، در هنجاری بودن نتیجه تغییری حاصل نمی‌شود و باز منطقاً نمی‌توان از آن مقدمات نتیجه توصیفی گرفت و آن را مشابه تعمیم علی دانست. از آنجا که معنا و مفاد عقلانیت صرفاً این است که عامل باید عملی را که دلیلی برای انجام آن دارد انجام دهد، در مثال بالا، افزودن فرض عقلانیت عامل هرگز نمی‌تواند نتیجه هنجاری را به توصیفی تبدیل کند. به عبارت دیگر، عقلانیت که خود یک فرض هنجاری است و از جنس باید است نمی‌تواند فاصله بین باید و است را پر کند.

#### **نتیجه‌گیری**

چنان‌که دیدیم، دیویدسن به هنجارمندی ذهن و اهمیت آن در متفاوت ساختن ذهن از عالم فیزیکی توجه داشته است. حتی بر این اساس شاکله‌های ذهنی و فیزیکی را به قدری متفاوت از یکدیگر دانسته که امکان تبعیت ذهن از قوانین فیزیکی را رد کرده و

در حوزه ذهن دست یافتن به تعمیم را برای تبیین علی عمل کافی پنداشته است. با این حال، به نظر می‌رسد هنجارمندی ذهن بین ذهن و قلمروی فیزیکی تفاوتی عمیق‌تر از آن‌که بتوان بر آن پلی زد، ایجاد می‌کند، به نحوی که به‌طور کلی، سخن گفتن از تبیین علی در قلمروی ذهن و حالات ذهنی را ناممکن می‌سازد. اشکال هنجارمندی ریشه‌ای‌تر از آن است که با صرف عقب‌نشینی از قانون به تعمیم بتوان الگوی تبیین علی را که در علوم طبیعی، به خصوص فیزیک، در جریان است به حوزه ذهن و علوم انسانی سرایت داد. ذهن حوزه هنجارها است و عالم فیزیکی قلمروی امور واقع، پس برای تبیین، در اولی باید به تبیین عقلانی و در دومی به تبیین علی اکتفا کرد.

الگوی تبیین علی الگوی قانون فراگیر (the covering-law model) است که بر اساس آن، پدیده‌ای که قرار است تبیین شود باید نتیجه قوانین عام طبیعت باشد، بدین قرار که با ضمیمه کردن گزاره حاکمی از وقوع علت به گزاره‌ای که یک قانون علی است، نتیجه که عبارت است از وقوع همان پدیده‌ای که باید تبیین شود حاصل می‌شود. اما در تبیین عمل انسان، از آنجا که قانون یا حتی تعمیم علی‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد که عمل را به دلیل مربوط کند، این الگو را نمی‌توان جاری کرد. الگویی که برای تبیین عمل با دلیل می‌توان پیشنهاد کرد الگوی تبیین عقلانی است. این الگو را به این شکل می‌توان پیشنهاد کرد: عامل الف عمل ع را انجام داد زیرا دلیل د را داشت و با وجود دلیل د عقلانی بود که عمل ع را انجام دهد.

در واقع این نتیجه همان دیدگاه فیلسوفان ویتگنشتاینی مخالف نظریه علی عمل است. فیلسوفان ویتگنشتاینی معتقد بودند تبیین عمل با دلیل هرگز نمی‌تواند تبیین علی باشد و از الگوی قانون فراگیر تبعیت کند. مثلاً، دری (William Dray) می‌نویسد: «تبیین رفتار جزئی انسان آن‌گونه که معمولاً در (علم) تاریخ ارائه می‌شود ویژگی‌هایی دارد که الگوی قانون فراگیر را بسیار نامناسب می‌سازد» (Dray: 1957, 118) دری تبیین با دلیل را تبیین عقلانی می‌داند، زیرا این تبیین:

با بازسازی محاسبه‌عامل از وسایلی که در پرتو شرایطی که خودش را در آن یافته است با هدف برگزیده‌اش سازگاری دارند مبنای منطقی (rationale) آن‌چه را که انجام شده نشان می‌دهد. برای تبیین عمل باید بدانیم چه ملاحظاتی او را متقاعد کرده است که باید آن‌چه را انجام داده است انجام دهد. (Ibid, 122 & 124)

دری برای تبیین عقلانی ویژگی‌ای ذکر می‌کند که نقش اساسی‌ای به مفهوم ارزشی (evaluative) عقلانیت می‌دهد. به اعتقاد او «هدف چنین تبیینی نشان دادن این است که آنچه انجام شده چیزی بوده که به آن دلایل باید انجام می‌شده، نه صرفاً چیزی که در چنین شرایطی، شاید مطابق قوانین خاصی انجام می‌شود» (Ibid, 124). بر این اساس، تبیین عقلانی برای نشان دادن این که عامل دلایل خوبی برای عملش داشته، باید نه به یک قانون تجربی عام، بلکه به یک "اصل عمل" متوسل شود. اصلی که حکمی را به این صورت بیان می‌کند: «در شرایطی از نوع ش ۱، ش ۲، ش ۳... عملی که باید انجام شود عمل ع است». (Ibid, 132)

#### کتابنامه

1. Chisolm, Roderick, 'Events and Propositions' in *Nous*, 4, 1970.
2. Chisolm, Roderick, 'States of Affairs Again' in *Nous*, 5, 1971.
3. Dancy, Jonathan, (ed.) *Normativity*, Blackwell, 2000a .
4. Dancy, Jonathan, *Practical Peality*, Oxford: Clarendon press, 2006.
5. Dancy, Jonathan, "Two Ways of Explaining Actions," in John Hyman and Helen Steward (eds), *Agency and Action*, Cambridge, Cambridge University Press, 2004.
6. Davidson, Donald, *Essays on Actions and Events*, Oxford: Clarendon Press, 1980.
7. Davidson, Donald, "Problems in the Explanation of Action", in P. Petit, R. Sylvan and J. Norman (eds) *Metaphysics and Morality: Essays in Honour of J.J.C. Smart*, Oxford: Basil Blackwell, 1987.
8. Dray, W., *Laws and Explanation in History* (Oxford: OUP), 1957.

9. Eynine, Simon , *Donald Davidson*, Stanford, California: Stanford University Press, 1991.
10. Raz, Joseph, "Explaining Normativity: On Rationality and the Justification of Reason", in Dancy, Jonathan (ed.), *Normativity*, Blackwell, 2000 .
11. Smith, Michael, "Reasons and Actions", in *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, 1998.
12. Till Grune-Yanoff, "Are intentional action inherently normative?" Draft 1.XI.2005.